

♦ جهان تازه‌ی شعر ♦



اسب را در نیمه‌ی دیگرت برمان

- مجموعه شعر -

عطیه عطارزاده

فهرست

۱. نیمی از خودت را پاک کن ۹
- کالبدشکافی ۱۱
- از این شیار، نمک می‌ریزد ۱۲
- مغار ۱۴
۲. نهصد و سی سال عمر کردی... ۱۷
- مثل چنار که از خودش آتش می‌گیرد ۱۸
- زبان زنده‌ی جاوید ۲۰
- اشاراتی از غارهای آلتامیرا ۲۱
- شجره بر پوست نازک انگشت ۲۴
- دست‌های حنازده‌ات نینواست ۲۷
- التنور الشعر ۳۰
- خشک‌سالی / به زبان شیفتگی‌های مدام ۳۲
- نشانی ۳۵
- کشف نهنگ ۳۶
- سونوگرافی بزرگ ۳۸
- عروسک کوکی ۴۱
- دخیل بسته به باد ۴۲

- ۳ من ... ۴۳
- ۴۴ «معرفت ابتدایش خدا و انتهایش نامتناهی بودن اوست»
- ۴۵ ترکیب برگ بو و سنگ
- ۴۷ مانده به انفجار
- ۴۸ مرگ در وقت شیبه کشیدن
- ۴۹ کامادوک
- ۵۱ آیین اول خون
- ۵۴ به زبان اسب‌های سفید
- ۵۶ آتش‌سوزی کتابخانه‌ای در بلخ
- ۵۸ در باب بلوط
- ۵۹ در باب خودکشی
- ۶۰ دایره‌ی سرخ
- ۶۲ رگی که هر روز می‌گیرد
- ۶۴ تادست‌های لیلیث
- ۶۶ جوشانده‌ی نجات‌بخش
- ۶۷ به نیمه‌ام که می‌خواهد نهنگ، شود
- ۶۸ عاشقانه‌ای برای زمین
- ۷۰ ۴. دهان چاهی بی‌انتهاست...
- ۷۱ گیاه‌درمانی
- ۷۳ به روز الست
- ۷۴ از گلوی‌تان به خاطر پیچ‌هایش
- ۷۷ ۵. قطره‌ای باران به دندان...
- ۷۸ پرده‌ی زنی در پس‌زمینه‌ی سرخ
- ۸۰ سرنوشت مَهره‌داری دوزیست
- ۸۲ پیش از آمدنت
- ۸۵ ۶... گریه‌ها شیبه بودن مان بودند...
- ۸۶ چیزهای کوچک
- ۸۷ ۷... بر دامنت سرویست که...
- ۸۸ ۸... مثل پیرزنی که هفت هزار سال...
- ۸۹ ۹... جنگ در خون توست...

- در ستایش بوها ۹۰
- دعای تسخیر همزاد ۹۳
- تقدیم به الهه اینشوشیناک ۹۶
- «ای یقین مرا بمیران که مرگم زندگی ست» ۹۷
۱۰. پوست می‌کنم... ۹۸
۱۱. از دست‌های مان شروع کردیم... ۹۹
۱۲. تکه‌ای سیب... ۱۰۰
۱۳. تنت مکانی ست... ۱۰۱
۱۴. در نبودن است که... ۱۰۲
۱۵. در ستایش دیوانگی هایت می‌نویسم: ۱۰۳

نیمی از خودت را پاک کن
 اسب را در نیمه‌ی دیگر برمان
 حقیقت است که حفره‌ها از بطن چپت آغاز می‌شوند و به
 ته نمی‌رسند
 شترها در رگ‌هایت کوهان می‌سوزند و به آب نمی‌رسند
 کرم‌ها پای حنجره‌ات پیله می‌تنند و پروانه‌ها نمی‌شوند
 حقیقت است که ماهیان در سرداب‌های گلویت مُرده‌اند
 و در شریان‌هایت دوزیستانی با شُش‌های شیاطین زهرآلود
 نفس می‌زنند

و این‌که گاهی خیال می‌کنی
 جانوری هستی با دو بال سپید
 خطی از نور

کالبدشکافی

عطیه عطارزاده
۱۱

اسب را در...
۱۰
و تنی که در ابتدای زمین محو می شود

حقیقت است که کسوف پشت پیرهن ت اتفاق می افتد

نیمی از خودت را پاک کن
اسب را در نیمه‌ی دیگر برمان.

چشمش بزرگ بود
برای دیدن اشیا آن طور که ما نمی دیدیم
لب‌های عجیبی داشت
چیزی میان کلاغ و زنی که کودکان مُرده شیر می دهد
پوست صورتش را که گندیم
جوی‌های شیر و عسل به راه افتادند
نهنگ زاییدند و گفتند:
باید خودتان را مثل کرم مُثله‌ای ترمیم کنید
و تا ابد به خزیدن ادامه دهید.
و ما به حرف مُرده‌ای مشکوک به تمام نشدن
تا ابد به خزیدن ادامه دادیم.